اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 ایشان در تاریخ خیلی مطالعه داشتند، یك دفعه یادم است كه می‌گفت من ده سال متوالی روزی دو ساعت تاریخ مطالعه می‌كردم، همه تواریخ را دیده بود، خیلی عجیب است! یكدفعه یادم است ایشان در مشهد منبر می‌رفت روز شهادت امام جواد، این قضیه را از امام جواد در تاریخ داریم، در مناقب ابن شهر آشوب هم ظاهرا باید باشد، وقتی كه مأمون می‌آید از یك جا رد بشود می‌بیند همه می‌روند یك طفلی آنجا است نمی‌رود، بعد می‌رود برمی‌گردد، می‌بیند نرفته می‌گوید: تو چرا مثل بقیه نرفتی؟ می‌گوید كاری نكردم كه بترسم در بروم، سر جایم ایستادم خلاصه سوال می‌كند و حضرت هم خبر می‌دهند كه در دستت یك ماهی است كه این ماهی را عقابهایت صید كردند در حالی كه در آن جایی كه بوده ماهی نبوده، دریا نبوده، و این ماهی از ابر افتاده و در دست تو قرار گرفته، ایشان وقتی كه این مسئله را در منبر نقل می‌كند، اعتراض می‌كند و این قضیه را نقد می‌كند كه این قضیه ساختگی است و چطور می‌شود ماهی از ابر بیفتد و جعل شده است و فلان و چیزها در حالی كه خب مسئله، مسئله واقعی است و من خودم همان موقع به ایشان گفتم كه این قضیه واقعی است، نمی‌خواست بپذیرد خب بالاخره حرفی نزد یعنی وقتی من، گفتم كه اتفاق می‌افتد حتی در ابرها كه الان هست، ابرها بر چند قسمند، از نظر تراكم بعضیهایشان حتی رفتن هواپیما در داخل آنها خطرناك است، بخاطر شدت تراكم اینها فاصله می‌گیرند و بعضی از اینها وزنشان به اندازه وزن یك كوه است و خیلی برایش مشكل بود بعد من در یك مقاله دیدم كه در آن جا حتی گفته بود كه در بسیاری از جاها به واسطة باران چیزهایی دیده می‌شود مثلا فرض كنید قورباغه دیده شده، در حالی كه قورباغه اصلا آنجا نبوده، ماهی دیده شده، حیوانات دریایی دیده شده و این به خاطر گردبادهای دریایی است كه می‌آید و آب دریا را می‌برد بالا، نه اینكه بخواهد تبخیر بشود، خود آب دریا در آن بالا می‌رود و در آن بالا می‌ماند تا هر جایی كه انتقال پیدا بكند و بعد هم پایین بریزد.

 آن وقت جالب اینجاست كه آدم مثلا بیاید همینطور رد كند و بگوید این روایت جعلی است و فلان و خیلی قشنگ هم یادم است ایشان طوری در صحبت و در تركیب این را آورده ضمیمه كرده چه كرده آن را چه كرده در حالی كه اصلا یك همچنین مسئله‌ای نیست و واقع بوده.

اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 فی کیفیت اخذ الجنس من الماده و الفصل من الصوره همین طوری كه دیروز عرض شد تمام اشیاء خارج چه اشیاء مركب و چه بسیط تفاوتی از این نظر ندارد در تحت یك حقیقت نوعیه قرار دارد كه آن حقیقت نوعیة خارجیه مشتمل بر آنها و طارد حقایقی است كه منافی با آنها در حقیقت ماهویه خودشان دارند، همة اشیاء به همین كیفیت است حتی در باب مقولات، در اعراض هم مسئله به همین كیفیت است، منتهی در باب اعراض جنبة اشتراط صرف العروض است كه این عروض به عنوان یك ماهیت جنسیه در نظر گرفته می‌شود و آن ماهیتِ عرض به عنوان فصل در تركیب با او لحاظ می‌شود كه خوب این در بسائط است، حتی در بسائط هم ما جنس و فصل بالاعتبار داریم و این جنس و فصل باید به همة اشیاء تعلق پیدا بكند به لحاظ مابه الاشتراط آنها و به ما به الامتیاز آنها.

 مرحوم آخوند در اینجا در كیفیت استحصال جنس و فصل مطلبی دارند كه یك قدری مطلب ایشان جای دقت است، ایشان در این قضیه در این جا می‌خواهند یك واقعیتی را كه نفس آن واقعیت یك امر اعتباری است ولكن ما به ازاء خارجی او قابل تشكیك نیست، آن واقعیت را ذهن از ما به ازاء خارجی در نفس خود به او واقعیت می‌بخشد و آن واقعیت را به صورت امر فعلی جلوه می‌دهد و آنرا به صورت جنس در می‌آورد.

 در اعیان خارجی مركبه وقتی كه لحاظ بكنیم می‌بینیم كه آن اعیان از یك ماده و صورتی تشكیل شده كه آن صورت هیولا است و همان ماده زمینه و بستر برای تغییر و تحولات و تبدل و عروض صور متفاوته است، یعنی در آن ماده این قضیه شكل پیدا می‌كند.

 در هر مرحله‌ای این ماده به صورتی تحقق خارجی پیدا می‌كند و تا صورت نباشد ماده تحقق خارجی ندارد و شما نمی‌توانید به ماده اشاره داشته باشید، اشاره و تعین و تشخص ماده در صورتی است كه صورت داشته باشد، منظور صورت به معنای عرض و اینها نیست بلكه صورت به معنای آن هویتی كه شما می‌توانید آن هویت را اسم بگذارید، تسمیه كنید، حالا كاری به رنگ وشكل و اینهایش نداریم به طول و عرض و پهنا و اینهایش كاری ندارید، به همان هویتی كه می‌توانید روی آن اسم بگذارید و او را از بقیه جدا كنید البته هر هویتی خارجی دارای یك اعراضی هم خواهد بود و این لامحال است ولكن این تسمیه به لحاظ عرض نیست، بلكه به لحاظ نفس آن ماهیتی است كه اولا و بالذات خود همان ماهیت از سایر ماهیات جدا است، اول انسان روی او تمركز می‌كند و بعد آن وقت می‌رود سراغ اینكه این هویت خارجی چه رنگی دارد؟ چه شكلی دارد؟ چه طول و عرضی دارد؟ آن دیگر در مرحله بعد اینها ملاحظه می‌شود.

 خوب این هویت خارجی است كه دارای همچنین خصوصیتی است و وضعی است، این هویت خارجیه در مقام تصوّر از اعراض باید مجرّد بشود و مجرد بشود از آن چیزی كه در اطراف اوست و او را از سایر افراد می‌تواند متمایز كند كه شما بتوانید آن مابه الاشتراك را در اینجا اعمال كنید و برایش اسم بگذارید.

 این ماده‌ای كه در اینجا ضمیمة برای تسمیه اسم مشترك است به این ماده جنس گفته می‌شود، یعنی ماده‌ای كه می‌تواند مشترك باشد بین همة افراد و آن ماده قابلیت برای صورت پذیری دارد، آن ماده عبارت از جنس است.

 اگر یادمان باشد در منطق در تعریف جوهر جوهر را به عنوان یك حقیقت خارجی مبهم تعریف كردند كه می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای عروض سایر مقولات و اعراض می‌تواند بر این جوهر عارض بشود، این جوهر به عنوان یك واقعیت و حقیقت مبهم در این جا خواهد بود.

 حال سوال این است كه وقتی كه یك واقعیت مبهم به عنوان ماده كه زمینه و بستر برای صورت پذیری دارد چطور انسان می‌تواند از او استحصال و انتزاع جوهریت بكند، شئی كه صورت فعلی ندارد بلكه فعلیتش عبارت است از نفوذت در استعداد است، چگونه انسان میتواند از او یك حقیقتی را انتزاع كند و او را موضوع قرار بدهد و قسم جزئی از نوع قرار بدهد، نوعی كه واقعیت خارجی دارد، هویت خارجی اشیاء منوط به او است، این نوع ماهیت هویت خارجی است، چطور میشود جسمش یك حقیقت مبهمه باشد.

 این مسئله بسیار مسئله دقیقی است كه این حقیقت مبهمه، نفس فعلیت آن عبارت است از همان حیثیت ابهام و استعداد، عقل در اینجا گرچه آن حقیقت مبهمه را از آن صورت انتزاع می‌كند و گرچه هیچ صورتی برای او بالفعل در نظر نمی‌گیرد و بواسطة عدم طرو صورت بر آن حقیقت مبهمه معنا ندارد دیگر او در خارج تحقق پیدا كند، زیرا مادة بدون صورت كه در خارج ما نداریم، ولی همین مادة بی صورتی كه در ما در خارج نداریم همین ماده در خارج است و دارد با زبان بی زبانی خودش را نشان می‌دهد كه من یك واقعیتی هستم در خارج كه این واقعیت من درون این صورت و درون این لحاف و درون این پرده مخفی است، آن را شما نمی‌بینید آن چه را كه شما می‌بینید تجلّی است از تجلیات من، خود من نیست این سیبی كه الان شما در دستتان می‌بینید این سیب یك ماده ای داردكه آن ماده همان جنس او است، جنس نه به معنای جنس عام به معنای همان خمیره و سرشت اوست كه این خمیره و این سرشت الان به صورت سیب در آمده، ممكن است فردا به صورت چدن در بیاید همین سیبی كه الان در دست شما است فردا می‌شود چدن، البته با یك استعداد بعید كه در استعداد امكانی بحثش می‌شود و استعداد وجودی همین سیبی كه الان در دست شماست ممكن است فردا پرتقال بشود، همین سیبی كه الان در دست شماست فردا به صورت ترابیه باشد به صورت خاك بشود، آن حقیقت بی زبان كه الان درون این سیب نهفته است و شما وقتی دستتان می‌گیرید با ثقل، آن حقیقت را احساس می‌كنید یعنی وقتی دستتان سنگین است این سنگینی دست به خاطر رنگ این نیست، به خاطر شكل و مدور بودن این نیست، اینها همه اعراض است كه این اعراض بر این صورت فعلیه حاصل شده به واسطة تغییر و تبدل این صورت فعلیه آن عرض هم تغییر پیدا خواهد كرد این رنگ سبز و سفید سیب تبدیل به سیاهی خواهد شد، تبدیل به قرمزی و قهوه‌ای خواهد شد الان این سیب سبز است و در دست شما قرار گرفته و بعد فردا این تبدیل به مستطیل و مكعب خواهد شد این اعراضی كه الان هست، این اعراض بر این صورت فعلیه‌ای كه الان جلوی چشمان شما است ایستاده و در تغییر شرایط این اعراض هم تغییر پیدا خواهد كرد بواسطة آن جوهر كه تغییر پیدا می‌كند این اعراض هم تغییر پیدا خواهد كرد.

 آن چه را كه ما در باب طهارت نفس دربارة اولیای خدا و كسانی كه به مرتبة تجرد رسیدند ما می‌بینیم، شما نگاه بكنید در این روایاتی كه از امام سجاد علیه السلام آمده دربارة اوصاف مؤمن حضرت می‌فرمایند: نگاه به نماز نكن خوب نماز یك رباط هم می‌تواند نماز بخواند، نگاه به حضور قلب نكنید یكی كه رژیم هم گرفته می‌تواند روزه بگیرد و چیزی نخورد حتی از این بالاتر نگاه نكنید به آن تواضعش در میان افراد، فلا تنظروا الی حسن تواضعه بحسن تواضع نگاه نكنید اینها همه فیلم است، تواضع كردن فیلم است تواضع درونی كه شما نمی‌بینید.

 این سیب فقط سبزی آن را نمی‌بیند ولی آن داخلش را كه نمی‌بینید گردی او را و آن تدویر او را می‌بینید داخلش را كه نمی‌بینید درست شد آن را احساس می‌كنید.

 امام علیه السلام می‌فرماید به مردم نگاه نكنید به اینكه جلوی شما سرشان پایین می‌اندازند و خیلی صدایشان را در موقع صحبت آرام می‌كنند، اینها همه فیلم است شما پیچ ضبط را هم كم بكنید صدای ضبط كم می‌شود یك رباط و عروسك بردارید كوكش كنید برای شما نمازی می‌خواند كه امام جماعت مسجدالحرام هم این طوری بلد نیست نماز را بخواند از ته حلق از زیر حلق برای شما نماز بخواند

 درست شد اینها مال چیست؟ مال همه است، آن چه را كه ما ارتباط داریم با او صرف اعراض است، ما با اعراض مردم كار داریم، ارتباط داریم می‌بینیم، حس می‌كنیم ولی توی آنها را نمی‌بینیم، آن جوهر را نمی‌بینیم، آن چه را كه آن خمیره است احساس نمی‌كنیم.

 امام می‌خواهد ما را از این ظاهر در بیاورد، از این مجاز بودن بیرون بیاورد، از این فقط با این دو چشم دیدن بیرون بیاورد یك قدری به داخل ببرد آنچه را كه ما داریم الان مشاهده می‌كنیم فقط صرف اطوار و اعراضی است كه اینها قابل كنترل است، همه اینها قابل كنترل است.

 بعد حضرت یك روایت بسیار عجیبی كه این روایت را ما همه حتما باید داشته باشیم از امام سجاد علیه السلام بعد حضرت می‌فرمایند: همین طور نگاه نكنید، نگاه نكنید و حتی نگاه نكنید به این كه در میان شما خوب مثلا یك مطلب راستی می‌گوید، می‌گوید باز به این نگاه نكنید بروید تحقیق كنید تفحص كیند و ببینید كه این أعمال ملكة اوست، این مهم است، یا اینكه نه حال است این فعلا در حال است یا اینكه در مقام است ملكه شده است برای او یا نه این ملكه شدن یعنی همین.

 اولیای خدا برای چه می‌گویند كه آقا به یك جلسه دو جلسه نگاه نكن در سفر با او باش چون در سفر فراز و نشیب دارد سختی و سهل دارد، صعوبت و فراخی دارد اینها همه در سفر است درسفر با او باش ببین در سفر حالاتش فرق می‌كند یا اینكه در یك سطح قرار دارد، در موارد مختلف در سختیها بالاخره سفر سفر است دیگر برای انسان همه چیز پیدا میشود، مخصوصا سابق كه البته الان نه، سابق كه سفرهای مكه و اینها با شتر و فلان این چیزها بود در كتابهای اخلاق داریم نگاه كن ببین در سفر چطور است؟ منظور سفر الان نیست آن سفرهای آن موقع است كه یك وقتی ممكن بود با شدائد برخورد می‌كردید، با چه مسائلی برخورد می‌كردید آن وقت می‌دیدید كه این چند مرده حلاج است.

 در سفر خیلی زود آدم را خودش را بیرون می‌ریزد، خودش را زود آدم نشان می‌دهد در موارد مختلفه به اصطلاح نشان می‌دهد یا در نشست و برخواستها و مصیبتها مصیبتی برای او بیاید گرفتاری برای او بیاید یا از اینها همه بالاتر بعد از اینها می‌توانند در بعضی از جریاناتی كه با نفس در سرو كار است آنجاست كه دیگر خلاصه مسائل می‌آید و خودش را نشان می‌دهد كه این شخص این همه تا به حال درس اخلاق می‌گفت و فلان در یك قضیه ای كه حالا با نفسش ارتباط دارد، با مسائل شأنش در ارتباط هست نسبت به آنها چگونه برخورد می‌كند و چطور نسبت به آنها عكس العمل نشان می‌دهد خیلی این مسئله مهمی‌است.

 حضرت می‌فرماید: باید این قدر با این بلند شوی و بنشینی و این طرف و آن طرف تا ببینی آن چه را كه از صفات حسنه و اوصاف طیبه در آنها مشاهده می‌كنی این ذاتی اوست نه عرضی، عرض نیست.

 ذاتی به معنای این است كه از ذات او و از جوهرة او اینها رشئت گرفته و بیرون آمده این سیبی كه الان در یك همچنین وضعیتی است، رنگ سبز سیب الان ذاتی اوست گرچه این رنگ عارض شده ولی این ناشی است از خصوصیات فعلیه او كه تغییرنخواهد كرد، این تدویر ناشی از خصوصیات ذاتیة اوست كه به این شكل در خواهد آمد و اگر این سیب تغییر پیدا كند و تبدیل به یك ماهیت ترابیه بشود رنگ سبز او تبدیل به سیاهی خواهد شد تبدیل به كدورت خواهد شد، تبدیل به رنگ دیگری خواهد شد به مقتضای آن لوازم ذاتیه و آثار ذاتیه خود آن جوهر او هم تغییر پیدا خواهد.

 دیگر این در اینجا سبز نیست این در اینجا سیاه و تیره است دیگر تغییر ندارد دیگر در آنجا اشكالش مختلف است فرق می‌كند پس بنابراین این خصوصیات اولیاء الهی خصوصیاتشان اینها آثار لوازم ذات است، یعنی وقتی كه انسان با آنها می‌نشیند خواهی نخواهی ساكت هم است انگار دارد همین طور فرنكانس از او دارد می‌آید و به او می‌رسد این موج دارد از او رد می‌شود، حرف هم نمیزند گرفته در كنارش نشسته این حالت را احساس می‌كند صحبت كه می‌كند در آن صحبتی كه یك ولی خدا می‌كند انسان آن روح لطف و صفا را خواهی نخواهی می‌فهمد.

 در مسائل مختلف فكر او و ذهن او اصلا به جنبة خلاف متمایل نمی‌شود در قضاوتهایی كه می‌خواهد بكند حق را در نظر می‌گیرد خودی و غیر خودی اصلا برای او حتی در یك لحظه تصور نمی‌شود، در ارتباطات با مردم مسائل شخصی و صنفی را در نظر نمی‌گیرد، خدا را در نظر می‌گیرد گر چه برای او این مسئله به ضرر تمام بشود.

 یك بنده خدایی بود مال خیلی وقت پیش است سالها پیش بود بله سالها پیش بود، این نماینده بود، نماینده تهران بود وقتی كه انتخاب برای مجلس شده بود بنده خودم شنیدم توی ماشین بودیم، راننده تاكسی رادیو را كه روشن كرد با ایشان مصاحبه كردند نفر اول شده بود و ایشان با یك شعف خارج از معمول می‌گفت كه در این انتخابات قلب رسول اللَه شاد شد، قلب رسول اللَه شاد كردید كه چی كه شما را نفر اول انتخاب كردند و همین ایشان وقتیكه در چهار سال بعد نفر اول نشد، دیگر كمر رسول اللَه لابد شكست، در حالی كه مردم همان بودند حالا دلشان خواست چهار سال پیش به تو بدهند، بابا نه آن رأی چهار سال پیششان رأی بود نه آن رأی الانشان رأی است راستش را از من می‌خواهید این است قضیه، خودتان هم كه دیدید كه نه آن رأی رأی است نه این هیچی هیچ ربطی، همه اش هواست پس ما نیاییم از رسول اللَه مایه بگذاریم، این قدر اقلا وجدان داشته باشیم كه از خودمان همیشه مایه بگذاریم، چرا این قدر باید انسان بی انصاف باشد كه وقتی مورد توجه است آن را بخواهد به حساب عرض می‌شود كه مسائل بالاتر و این حرفها بگذارد.

 تور ا به خدا بیاییم بعد از ١٤٠٠ سال این قدر خودمان را به پیغمبر وامام نچسبانیم اگر وجدان داشته باشیم انصاف داشته باشیم یك جو دین داشته باشیم بیاییم بابا نچسبانیم بگوییم ما همینیم بابا پیغمبر او سیزده بچه‌اش را بگذاریم كنار در یك دایره قرار بدهیم به آن جا خودمان را نزدیك نكنیم بگوییم انشاءاللَه خدا ما را از شیعیان آنها قرار بدهد به آنها نزدیك كند نگوییم مثل آنها هستیم، به حساب آنها خرج نكنیم به خدا این كارها چوب دارد پدر آدم را خدا در می‌آورد غیرت خدا در اولیای او تجلی كرده.

 چرا می‌گویند اگر انسان ولی خدا را برنجاند عرش خدا به لرزه در می‌آید؟ برای همین است دیگر برای همین است كه آنها عرش الرحمن هستند قلب مؤمن عرش الرحمن است و خوب این چهارده تا خوب حسابشان جدا است، بیاییم ما این جور باشیم چه اشكال دارد كه ما بیایم خودمان را بگوییم انشاءاللَه تابع هستیم و سعی می‌كنیم كه خودمان را نزدیك كنیم دیگر نیاییم این كارها را به اصطلاح انجام بدهیم این معلوم می‌شود چیه كه نه آقا قدس و تقوا و اینها همه بازی است همه وسیله و اسباب و آلت است برای این منویات خود ما است، برای منویات خود ما درست.

 بنده خودم بودم در حضور مرحوم اقا كه یك نفری داشت اظهار تأسف و تأثر می‌كرد در آن زمان مرحوم آقا از اینكه بله آنچه را كه ما انجام دادیم همه‌اش بر باد رفت و مرحوم آقا در جوابش فرمودند: پس دیگر آقای فلان اسم بردند آقای فلان اعتراض به ما ندارند كه چرا آقای سید محمدحسین در این گونه مسائل دخالتی ندارد، بله این قضیه بنده یادم است، چی شد ایشان در كنار من نشسته بود رنگش سیاه شد، خوب اینها همانهایی بودند كه در همان زمانها می‌گفتند این هنر نیست كه انسان مثل ترسوها بنشیند كنار و همین طور نگاه كند باید انسان بیاید و اینها همانها بودند، همان افراد بودند.

 علی كل حال آن چه جوان در آیینه بیند پیر در خشت خام می‌بیند منتهی ما می‌آییم شلنگ می‌اندازیم و لگد می‌اندازیم این طرف و آن طرف آن بزرگان می‌آیند بنداز حالا بندازید به هم می‌رسیم فعلا شلنگ تخته‌هایت را بیانداز فعلا این طرف و آن طرف هر چه می‌خواهی بگو و فعلا مسئله و تهمتت را بزن یك روزی هم می‌آید خلاصه لبخند ما را بر لبانمان می‌بینی و آن موقعی است كه تو سرت می‌زنی و ما دیدیم كه تو سرشان زدند علی كل حال.

 این خاصیت اولیای خدا این خاصیت، خاصیت ذاتی است یعنی ولی خدا اینكه بزرگان می‌فرمودند: كار باید به دست كسی باشد كه از نفس ـ این مقاله‌ای كه برای قانون اساسی نوشتند در آنجا ببینید در هر كلمه كلمه‌اش بروید فكر كنید ببینید چه گفته‌اند و امروزه می‌یابید آن مسائل منتویه‌ای كه در آن مطالب، در آن عبارات ایشان آن موقع گفتند امروز می‌فهمید كه ایشان چه گفته بودند و چه مشهود و منظوری داشتند ـ كه انسان باید از نفس گذشته باشد تا بتواند كاری در دست بگیرد این بزرگان صلاح ما را می‌خواستند به خدا صلاح مملكت را می‌خواستند، با كسی پدر كشتگی نداشتند این حرفها را می‌زدند، آمدیم این ور كردیم آن ور كردیم مسخره‌شان می‌كردیم آنها را متهم كردیم به كنار گرفتن و گوشه نشینی كردن تا اینكه مطالب راه و صورت دیگری پیدا كرد كه گوشه‌ای از آن برای افراد كم كم دارد فاش می‌شود.

 این ولی خدا كه ما یك همچنین حالی را از او می‌بینیم این دست خودش نیست، ولی خدا این طور نیست كه اول فكر كند به اینكه این بچة من است در این قضیه آن هم بچة اوست حالا اگر این طور باشد این ضرر می‌كند، اگر آن طور باشد چه می‌كند بنشیند فكر كند و بعد تازه بیاید بگوید كه نه من بر اساس عدل حركت می‌كنم ولو بچة من هم باشد باشد و این عیب ندارد خدا خیرش بدهد كسی كه این كار را می‌كند ولی این آمده دو ساعت با خودش ور رفته، دو ساعت آمده زیرو رو كرده بالاخره نفس خودش را قانع كرده كه بر این وضعیت و به این كیفیت باشد نه آن شخصی كه از نفس گذشته اصلا یك همچینن تصوری در او نمی‌آید، نه اینكه بیاید و رفع كند حتی بیاید و یك ساعت با او ور برود تا رفع كند اصلا نمی‌آید یك همچنین جیزی اصلا نمی آید وقتی یك قضیه به او ارائه بشود چه از اول گفته بشود كه طرف این قضیه چه شخصی است یا از اول نگفته نشد كه طرفین این قضیه كیند، وقتی یك صورت قضیه به صورت كلی به او ارائه می‌شود از اول این عقربه نشان می‌دهد كه به كدام سمت باید حركت بكند بعد به او می‌آیند یك طرف از این قضیه بچة تو است خوب به جهنم، به او می‌گویند یك طرف از این قضیه رفیق تو است خوب به جهنم، یك طرف از این قضیه هم مباحثی تو است شریك تو است هر چی می‌خواهد باشد به جهنم، این را كی می‌گوید؟ اول تصمیم گیریش را كرده اول آن نفسش آن جهت گیری را مشخص كرده آن بعد حالا مصادیقش بعد می‌آید معلوم می‌شود این زن تو است این قضیه است، مادرت است، پدرت است، بچه‌ات است هم بحثی تو است، نمی‌دانم هم حزبی است، هم، هم، هم، چی چی تت تت، همین چیزهایی كه هست اینها را همه بعد می‌گوید یكی یكی به جهنم، یك به جهنم بنویس همه را تا تهران هر كه می‌خواهد باشد باشد من در این قضیه حكمم و نظرم این است و تمام شد نمی‌آید اصلا این فرد فردی است كه قابل اعتماد است، افراد دیگر قابل اعتماد نیستند در معرض اغواء شیطان قرار دارند، گرچه سعی می‌كنند كه خود را نزدیك كنند گرچه سعی می‌كنند قیام به قسط كنند، سعی می‌كنند ولی دیگر قیام به قسط در آنها ذاتی نشده است، دیگر تغییر نمی‌كند خوب می‌شود سیب، سیب باشد ولی در عین حال خواص چدن را داشته باشد نمی‌شود بابا اگر سیب سیب است خواص سیب را دارد ویتامین دارد نمی‌دانم شكر و گلوگز و این حرفها دارد، املاح دیگر دارد رنگش این طور است خصوصیات دیگر دارد، این خصوصیات را دارد معده می‌تواند این سیب را هضم كند شما چدن بخورید شكمت پاره می‌شود تا بیمارستان نرسیده تلف شدی، فرض كنید در حلق آدم چدن فرو كنند، آن برود در آن شكم بدبخت چه می‌شود خب این جور در نمی‌آید، خدا قرار نداده این طورچیزی را كه خدا قرار نداده نباید انجام داد درست آنی كه باید معده هضم كند جانم چدن نیست، آن سیب است و پرتقال است و چیزهای خوب است نه چنین چیزی است اینها به درد ساختمان می‌خورد، به درد نمی‌دانم خیابان می‌خورد به درد چیزهای دیگر می‌خورد.

 حالا این سیب این خصوصیات را دارد و این خصوصیات زاییدة صورت فصلیه او است، این صورت فصلیه است كه آمده به ماده خصوصیت داده، همین ماده اگر تغییر پیدا كند و تحول پیدا كند تبدیل به یك صورت فصلیة غیر از این خواهد شد كه در آن صورت نعوذ باللَه نعوذ باللَه نعوذباللَه درست ١٨٠ درجه اصلا خدا در ذهن نمی‌آید، اصلا حتی برای یك لحظه، یك صورت قضیه وقتی كه به انسان گفته بشود قبل از این كه بگویند: طرفین مسئله كیند اول نگاه می‌كند كه آیا این صورت مسئله به نفع او هست یا نیست اول می‌رود روی این قضیه كار می‌كند، فكر می‌شود فكر مادی، فكر می‌شود فكر شخصی، فكر می‌شود ها نیاورد خدا برای انسان آن را، خدا برای انسان نیاورد این روزگاری را كه فكر اصلا زاییده و اثر لازم ذاتی خود نفس خواهد شد، نفس است كه فكر را می‌زاید نفس است كه جهت گیری را می‌زاید تا می‌گویند در یك قضیه دخالت كن، فوراً می‌رود یك جوری قضیه را دخالت كنم كه به نفع خودم تمام شود، از اول می‌رود روی آن، وقتی روی آن رفت، مهره‌ها را بلد است چه جوری بچیند این و این و این را انتخاب می‌كند چهار تا، سه تا و سه تا را انتخاب می‌كند كه بعد یكدفعه مسائل جوری باشد كه به نفع تمام شود كی این كارها را انجام می‌دهد؟ نفس آمد چی شده؟ تحول پیدا كرده به یك صورت فعلیة شقاوت و كدورت و ظلمت، او دیگر نمی‌تواند در انتخاب مهره‌ها سراغ امام زمان برود و از امام زمان كمك بگیرد، راهش دیگر بسته است او نمی‌تواند در انتخاب این مسئله اصلا به طور كلی بخواهد یك فردی را انتخاب كند كه بخواهد بی طرف باشد نمی‌تواند چرا؟ چون فرد بی طرف می‌آید نقطة مقابل او قرار می‌گیرد جلوی او قرار می‌گیرد و این از اول راه را مشخص كرده و بار و بندیل را بسته حالا آمده گفته هر كی هر حرفی دارد بیاید بزند اول بار و بسته بار و بنه را بسته بعد می‌گوید خیلی خوب آقا شما چه میگویید؟ شما نظرت چیست؟ شما چه می‌خواهید؟ روی این اساس آمده كه خدا برای انسان نیاورد.

 اینها همان هایی هستند كه (خَتَمَ اللَه عَلي قُلُوبِهِمْ وَ عَلي سَمْعِهِمْ وَ عَلي أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ)[[1]](#footnote-1) ختم وقتی می‌خورد تمام شد یعنی ختم می‌كند نه اینكه خدا ختم می‌كند، نه آقا خودمان به سر خودمان ختم می‌آوریم درست شد وقتی كه رأی بیاوریم اسلام گسترش پیدا كرده، وقتی رأی نیاوریم دشمنان برای ما نقشه كشیدند خوب چه شد؟ اولی را می‌زنیم به اسلام دومی‌را می‌زنیم به دشمنان نه بابا نه اولی به اسلام را بزنید نه دومی‌را بزنید همه یكی است اگر بدی از خودمان بوده برویم سراغ خودمان (وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ)[[2]](#footnote-2) ما نمی‌توانیم كه خودمان را تبرئه بكنیم، به جای این كه به این و آن بزنیم ده درصد به خودمان بزنیم بابا چرا یك كاری بكنیم كه بعدا معلوم شود این حرفها نبوده این خبرها نبوده خودمان آمدیم یك قضیه‌ای را بزرگش كردیم چرا؟

 من چند سال در یك قضیه‌ای دیدم یك جریانی بود یك بنده خدایی در این جریان انتخاب نشده بود می‌دانید چه گفت؟ حرف ایشان این بود كه بله همیشه در اسلام حق با اقلیت بوده است، حق با اقلیت دست شما درد نكند شما كه دیگر ترتیب همه چیز را دادید، حق با اقلیت بوده به صراحت گفته بوده و آن اقلیت بودند كه اسلام را نگه داشتند، خیلی خوب پس بنابراین تمام مسائلی كه در این كشور بر اساس اكثریت بوده همه چه شده همه باطل شده تمام شد رفت پی كارش، این می‌شود استفاده ابزاری كردن از دین، حالا اگر همین آقا می‌آمد و با رأی اكثریت بله دیدید كه چگونه این افراد آمدند انتخاب اصلح فرمودند و عجیب اینكه همین افراد در شرایط دیگر آمدند همان رأی آن را انجام دادند خوب پس چه شد، اگر شما قرار است كه بفرمایید: همیشه در اسلام آن اقلیتند پس این اقلیت سه یا چهار نفری در این جریانات پس حق با آنان است دیگر بازی كردن، ببینید بازی اینها دیگر مردم فهمیدند كه ما داریم بازی می‌كنیم آقا با دین و چیزی را كه فهمیدند فهمیدند این قایم باشك ندارد دیگر تمام شد و رفت متوجه شدند همه، ما تا حال داشتیم با دین مردم بازی می‌كردیم، تا حالا داشتیم با باورهای مردم بازی می‌كردیم یك روز این ور می‌كردیم یك روز آن ور می‌كردیم یك روز این جوری یك روز آن جوری، این جوری بوده قضیه خیلی خوب جریانی پیش آمد این قضیه رو شد و خوب دیگر هر چه زودتر انسان به اصلاح خود بپردازد به نفع او است و به نفع بقیه، جلوی ضرر را هر جا گرفتند می‌گویند اول منفعت است ماهی را هر وقت از آب بگیری می‌شود این ماهی تازه، خوب انشاءاللَه دیگر در اینجا ختمش كنیم كه برای بحث فردا یكخورده.

 تلمیذ:

 استاد: چرا

 تلمیذ:

 استاد: الان خیال می‌كنم اگر باشد منتهی برای فردا

 تلمیذ:

 استاد: بله بله بله

 تلمیذ:

 استاد: این روایت احسن اخفات داریم چطور شما نیاوردید؟

 تلمیذ:

 استاد: بله خوب مختار داریم روایت دیگری هم احسن از اخفاء این هم داریم می‌خواهید حالا من نگاه می‌كنم بله من هم دارم روایت نه كراهت دارد نه اینكه كراهت است احسن اخفات است البته این منافاتی ندارد می‌گوید ان شاء لم‌یجهر ولی احسن اخفات است در صلای اخفاتیه و جهر است در صلای جهریه در مورد اذكار ركوع و سجود تشهد را هنوز

 تلمیذ: در تشهد می‌گوید امام جماعت صدایش را برساند

‍‍ استاد: ببینید در این جا دارد كه یستحب للامام الجهر به ولی ندارد در صلاة اخفاتیه و ینبغی للامام ان یسمع من خلفه التشهد خوب این مربوط به صلای جهریه است اخفاتیه ندارد.

 تلمیذ:

 استاد: خوب این ان شاء دلالت بر اباحه می‌كند دلالت بر افضلیت نمی‌كند افضلیتش در اخفاء است.

 تلمیذ:

 استاد: نه

 تلیمذ:

 استاد: اگر گفتم اشتباه است حتما

 تلمیذ:

 استاد: نه باید را نگفته پس اگر این طوراست اصلاح كنیم نخیر بنده عرض كردم كه اگر باید است در صلای جهریه در آن جا حكم به اخفات است، حكم به اخفات به تناسب نه اینكه به عنوان اینكه صلوه كراهت دارد نه آن نیست به عنوان افضلیت و ارجحیت است من این را گفتم كه بخاطر رادیو و تلویزیون و اینها انسان آن چه را كه در شرع تشریع شده كنار نمی‌گذارد در صلوی اخفاتیه اخفات تشریع شده متناسب با خود صلوی و رجحان با او است انسان نمی‌آید آن را بخاطر چیزی كنار بگذارد، چون دارند از او عكس می‌گیرند صدایش بخواهد بلند كند!، اگر از شما فیلم نمی‌گرفتند و شما با این جماعت نماز می‌خواندی تشهدت را بقیه می‌شندیدند؟ یا ساكت بودید؟ چون دارند از تو فیلم می‌گیرند لذا تشهد را بلند می‌خوانی، سجده‌ات را بلند می‌خوانی!!. این منظور من است

 تلمیذ: پس حمل بر كراهت است

 استاد: نه كراهت هم نمی‌توانیم بگوییم رجحان، رجحان دارد كراهت نیست همان ان شاء هست اگر بخواهد ولی در كراهت آن لحاظ مبغوضیت است همیشه در كراهت این طوری نیست كه در مقابل مستحب باشد كراهت برای خودش حكم استقلالی است، ممكن است یك شیء مستحب باشد ولی مخالفش مباح باشد، در شب فرض بكنید كه آب را ایستاده خوردن مكروه است ولی دلیل نیست كه نشسته خوردنش مستحب است، مباح است یعنی امری مباح انجام دادید ثواب می‌نویسند در استحباب اگر مستحب است گاهی اوقات استحباب به معنای مختار است، به معنای مختار نه به معنای امری كه در او یك ثوابی اضافة بر آن جهت نفسی آن شیء لحاظ شده وقتی كه می‌گویند كه در این جا به معنای تقریبا رفع الحضر است در امر بعد النهی دلالت بر رفع حضر می‌كند وقتی كه می‌گویند در شب مستحب است نشسته آب را بخوری نه اینكه بر نشسته خوردن ثواب بگیرند یعنی وقتی كه ایستادن كراهت دارد پس ضدش و مقابلش در كیفیت شرب آنی كه مختار است نشسته است ثواب هم به تو نمی‌دهند نشسته بخور استحباب این است در بعضی موارد استحباب به معنای فضیلت زاید است، یعنی رجحان احد الطرفین است به رضایت مولا آن فرق می‌كند با این در نماز در قرائت تشهد و امثال ذلك در صلاه جهریه قرائت به جهر مستحب است و در عین حال كه قرائت به اخفات مكروه نیست، مكروه یعنی چه؟ یعنی مباح است در اینجا شما میتوانید اینها را آهسته بخوانید مستحب در مقابلش كراهت است، در صلاه اخفاتیه قرائت اخفات مستحب است یعنی مستحب است انسان همراه با او اینها را هم آهسته بگوید مقابلش چیه مباح است، مباح نه معنای مكروه

 تلمیذ: كراهت یعنی معنای

 استاد: نه

 تلمیذ:

 استاد: حالا در این قضیه یك بله این دیگر یكی از مسائلی است كه آن در آن جا این طور مطرح شده كه كراهت را به معنای اقل ثوابا و اینها را گرفتند ولكن این مسائل را من قبول ندارم مثلا فرض كنید صلاه در حمام و صلاه در شارع و امثال ذلك اینها را اقل ثوابا را می‌گیرند صلای بعد از شروع كه اقل الثواب كراهت در آنجا مكروه است به معنای اقل ثوابا نیست، مكروه اگر مكروه باشد آن باطل است نمی‌شود چیزی مورد نهی شارع باشد و اقل ثوابا در اقل ثوابا آیا نظر شارع بالاخره بعداز داد و بیداد، بعد از بالا و پایین بر انجام و اتیان آن است یا عدمش است، با اقل ثوابا كه كار حل نمی‌شود مكلف می‌گوید اقل ثوابا یعنی چه؟ یعنی شارع بر یك صلوی قبل الشروع بیست تا ثواب به آدم می‌دهد بعد الشروع می‌شود پانزده تا باز پانزده تا اشكال ندارد خیلی هم مستحب است پس چرا دیگر مكروه است اینكه شارع می‌گوید نخوان، می گوید نخوان یا می‌گوید بخوان و ثوابش كمتر است، شما از شارع چه می‌فهمید؟ شارع می‌گوید وقتی كه وارد در حمام می‌شوید به كسی كه در حمام است سلام نكن آیا این سلام كردن اقل ثوابا است یعنی پانزده تا ثواب دارد یا اینكه می‌گوید نكن چرا كله‌ات را انداختی داری هی سلام می‌كنی آن بدبخت دارد خودش را می‌شورد و فلان می‌كند یا اینكه صلای وسط خیابان شارع دارد می‌گوید نخوان یا می‌گوید بخوان ولی ده تا به تو ثواب می‌دهم چه نشستند می‌گویند اقل ثوابا، اقل ثوابا چیست؟ ما نداریم این حرفها نداریم كشك است البته در این بحث حج می‌رسیم به مواردی كه این بحث را باید بكنیم انشاءاللَه امیدواریم مفصلا

 تلمیذ: احرام عمره مفرده آخر ماه رجب احرام برای عمره مفرده كاروان حركت نمی‌كند می‌تواند برگردد مدینه و بر احرام باقی باشد بعد وقتی كه ...

 استاد: البته احرام بستن هر وقتی بلامانع است شما می‌توانید از اول رجب هم احرام ببندید شعبان بلند شوید طواف را انجام بدهید نیازی به این ندارد

 تلمیذ:

 استاد: احرام بستن هیچ اشكالی ندارد احرام می‌بندد و می‌آید یك ماه هم در مدینه باشد باید محرماً باشد این اشكالی ندارد ولی چون می‌داند كه در ماه رجب موفق نمی‌شود این به عنوان ماه رجب حساب نمی‌شود بله اگر خیال می‌كرد كه این احرامش در ماه رجب می‌تواند انجام بدهد یا اینكه به اصطلاح در آخر ماه رجب است و در شرف رفتن می‌تواند كه احرامش در رجب قرار بگیرد و تا بخواهد به مكه برسد رجب تمام می‌شود در این دو صورت این عمره عمرة رجبیه است ولی اگر نه بداند چند روز، یك هفته در مدینه است و این قطعا به مكه نخواهد رفت اشكال ندارد احرام ببندد ولكن این عمره‌ای كه حساب می‌شود عمرة شعبان است.

 تلمیذ: این احرام به معنای وصول در حرم است

 استاد: بله

 تلمیذ: احرام به معنای وصول در حرم است وقتی می‌خواهد احرام ببندد یعنی می‌خواهد می‌خواهد داخل در حرم بشود

 استاد: احرام بستن به معنای دخول در حرم نیست، احرام به معنای عزم و ارادة برای رفتن به سمت حرم و اعمال و این مناسك است نه اینكه همراه با احرام باید یك حركت فعلی هم از او سر بزند، نه انسان می‌تواند احرام انجام بدهد و حركت خودش را به تأخیر بیاندازد این چیز ندارد، بله نیت داشته باشد نیت رفتن را داشته باشد این اشكال ندارد لذا می‌تواند از منزل خودش احرام ببندد، می‌تواند از منزل خودش احرام ببندد كسانی كه نذر می‌كنند از همان منزل خودشان احرام می‌بندند این لازمه‌اش این نیست كه وقتی كه احرام ببندد فورا حركت كند در همان منزل می‌تواند نیت احرام بكند لباسش را عوض بكند و بعد هم یك هفته دیگر باز هم بماند، چون نیت برای رفتن دارد این برای تلبس به احرام كفایت می‌كند، چون نیت رفتن دارد حالا همان موقع كه احرام بست باید از خانه بزند بیرون نه، نه یك همچنین چیزی نیست می‌تواند بماند یك روز دو روز چند روز بر حسب آن نیت خودش و این هیچ اشكالی ندارد بودن در احرام حد و مرزی ندارد، ولی اگر بداند كه نه این داخل در حرم و مناسك شدنش و اینها بعد از رجب قرار می‌گیرد آن چیز نیست جزو این حساب نمی‌شود مگر اینكه نداند یعنی علم به خلاف داشته باشد كه بر آن اساس خوب این احرام حكم رجب حساب می‌شود.

 تلمیذ:

 استاد: نه اصلا نیاز به نیت ندارد، نیت رجبیه خود نفس الوقوعش رجبی حساب می‌شود یا شعبانی

 تلمیذ:

 استاد: بله

 تلمیذ:

 استاد: من خودم دیدم در بعضی شهرها از همین نواحی كردستان بودند با احرام بودند اشكال ندارد، حتی در بعضی از این موارد خلبان می‌گوید كه الان ما وارد میقات شدیم خلبان عربی گاهی مثلا ما به قصد احرام نبودیم ولی افرادی بودند آنها محرم بودند وقتی رسیدیم به میقات گفت كه الان ما وارد میقات شدیم آنهایی كه محرمند نیت كنند نیت عمره یكدفعه همه لبیك گفتند.

1. سوره بقره «٢» آيه ٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره يوسف «١٢» آيه ٥٣ [↑](#footnote-ref-2)